

پس از تهاجم
امریکا به
افغانستان و
فروپاشی طالبان
کشت خشکاش
به بالاترین میزان
خود رسید، تا حدی
که یک سوم کل
تولید اقتصادی
افغانستان را شامل
می شد و ۸۰ تا ۹۰
درصد کل تریاک
جهان را تأمین
می کرد

فهرست افرادی بودند که صاحب پست های ارشد در دولت افغانستان بودند و با دولت امریکا روابط نزدیک داشتند، اما این مسأله باعث تغییر رویکرد امریکا نشد، بلکه برعکس آنها دست به کار شدند تا از این جنایتکاران دلجویی کنند. ریچارد نورلند، دیپلمات ارشد سفارت کابل به قصد دلجویی به دیدار ژنرال «عبدالرشید دوستم» رفت، اما این رابطه از کجا شروع شده بود؟ در دهه ۸۰ میلادی، سیا به طور مخفیانه با مجاهدین افغانستان در مقابل شوروی ارتباط گرفت و به آنها سلاح و تدارکات داد. بعد از فروپاشی شوروی، فرماندهان گروه های مختلف که بر اساس قوم و قبیله ها شکل گرفته بودند جلوی هم ایستادند و هر یک دیکتاتور منطقه ای شد. بعد از یازده سپتامبر، دولت امریکا مجدداً آنها را برای مبارزه با طالبان جمع کرد و خواست از دولت جدید افغانستان حمایت کنند تا نگرانی های آنها را درباره سوابق حقوق بشری شان از بین ببرد. در حالی که مردم افغانستان این جنگ سالاران فاسد را اصلاح ناپذیر و ریشه مشکلات می دانستند اما با وجود جنایت های طالبان، در مقایسه با این جنگ سالاران، طالبان را کم ضرتر دانسته و به خاطر اعتقادات مذهبی و اجرای مستمر عدالت، ولو به صورت خشن، طالبان را ترجیح می دادند.

تنها بخشی از جنایت ها و سوابق حقوق بشری رشید دوستم، به دوره پشتیبانی امریکایی ها از او بعد از یازده سپتامبر برمی گردد. نیروهای ژنرال دوستم پس از تصرف مزارشریف و قندوز از دست طالبان، آنها را در کانتینرهایی مهروموم شده زندانی کردند و چند صد نفر از آنها را با خفگی و اصابت گلوله کشتند و در گورهای دسته جمعی دفن کردند. این مسأله در سال ۲۰۰۲ و با ورود نیروهای مدافع حقوق بشر و یافتن گورهای دسته جمعی در بیابان های نزدیک شپرکان فاش و به جنایت دشت لیلی معروف شد. با وجود همه این اتفاقات، «دوستم» به عنوان یک رفیق صمیمی برای مقامات امریکایی شناخته شد. این رابطه تا حدی جدی بود که او برای بوش پیام تبریک سال نوفرستاد و فرماندهان ارتش شخصاً تلاش کردند این نامه به دست رئیس جمهور امریکا برسد.

در واقعیت اما دوستم، بازی خراب کن دولت کرزای بود. او تسلیحات سنگین خود را به دولت جدید تحویل نداد و به مبارزه را در اراضی ادعایی خودش ادامه داد. امریکا هیچ تلاشی نکرد تا جلوی دوستم بایستد. وقتی شبه نظامیان «دوستم» کنترل ولایت شمالی فاریاب را از دولت مرکزی گرفتند، امریکا تنها به یک بمب افکن دستور داد به عنوان هشدار، از روی خانه دوستم عبور کند. حتی پس از بیماری سخت دوستم در زمستان ۲۰۰۴، رئیس ستاد فرماندهی امریکا در کابل، او را که کبدش به خاطر مصرف بیش از حد مشروب آسیب دیده بود، با یک پرواز به بیمارستان مجهز ایالات متحده در لندشتال آلمان فرستاد و جانش را نجات داد، اما دوستم پس از سلامتی باز به کارهایش ادامه داد و یک نیروی بی ثبات کننده در افغانستان ماند.

دلایل این رفتار به استراتژی امریکا برمی گشت که معتقد به خلع سلاح جنگ سالاران، بدون زور و اجبار بود، چون اولاً زور امریکانیا زمند استفاده از تعداد زیادی نیروی امریکایی بود که این کار وضعیت را بیشتر از قبل چندپاره می کرد. همچنین بعد از دودهمه جنگ، چه دلیلی داشت جنگ سالاران صرفاً به خاطر حرف امریکا سلاح هایشان را به دولت تحویل بدهند؛ پس خلع سلاح جنگ سالاران نیازمند دادن مشروعیت سیاسی و بخشی از قدرت به آنها بود. اینگونه جنگ سالارها به نقطه ثابت نظم جدید تبدیل شدند. آنها با ورود به عرصه تولید و قاچاق مواد مخدر، پول های کلانی به جیب زدند و قدرت خود را تثبیت کردند و اینگونه فساد به یک ویژگی تعیین کننده برای دولت تبدیل شد.